

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمت الله و بركاته السلام على الحسين و على ابن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

محتویات

- ۱ در هر ابعادی، امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) تایید شده است
- ۲ ثواب هزار ماه شب قدر برای این است که بگویی: خدایا، ما علی (علیه السلام) را نشناختیم، به ما شناخت علی (علیه السلام) بده
- ۳ شب قدر، تمام مشکلات خودت را روی کاغذ بیاور، یا خودت بگو تا اصلاح شوی
- ۴ ما باید از امام زمان (عج الله فرجه) تقلید کنیم
- ۵ در ولایت، ذوقی نشوید
- ۶ زیارت مستحب است؛ اما نگاه به نامحرم حرام است
- ۷ جوان عزیز، حالا که به تکلیف رسیدی، روی تو حکم آمده است
- ۸ بیا امر خدا را به امر خودت ترجیح بده تا خدا شما را وارد بهشت جاودانی کند
- ۹ خدا تو را به تکلیف رسانده است، به چه چیزی دلت را خوش می‌کنی؟
- ۱۰ الان که به تکلیف رسیده‌ای، خدا می‌خواهد شما به بلوغ برسید
- ۱۱ عبدالعظیم حسنی، عالم نبوده، یک فرد عادی بوده؛ اما به جایی می‌رسد که زیارت او، مطابق زیارت امام حسین (علیه السلام) است
- ۱۲ آقایان عزیز، از خودتان حرف نزنید
- ۱۳ این ولایت در قلب تو تجلی دارد، با تجلی عشق کن
- ۱۴ لرجاعات

در هر ابعادی، امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) تایید شده است

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^[۱]؛ خدای تبارک و تعالی، رسول گرامی، ائمه طاهرین (علیهم السلام) می‌فرماید: «اطیعوا الله» که خداست، «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^[۱] بعضی از علمای اعلام، مروج احکام، نظر مبارکشان این است که اول به اجازه خدا می‌شود، بعد به اجازه رسول می‌شود، بعد به اجازه اولی الامر. من با اینها خلاصه یک صحبت‌هایی کرده‌ام. آن حرف خیلی درست است که خدا می‌فرماید، یا پیامبر می‌فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» خیلی درست است. بعضی‌ها می‌گویند: اول باید اجازه خدا باشد، بعد با اجازه رسول باشد، بعد با اجازه اولی الامر؛ اما اولی الامر اختیار تام دارند؛ یعنی خدا به آنها داده است.

ما باید به این حرف توجه کنیم؛ چون که ولایت، تأیید خدا است. البته پیامبر هم می‌گویند که «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^[۲] تسلیم پیامبر شوید. من بارها گفتم: هر چیزی عصاره دارد. باید بخواهید عصاره‌اش را توجه کنید. بیشتر ما که عصاره را توجه نمی‌کنیم؛ [برای این است] در هر بعدمان قانع هستیم. این آقا الان مهندس برق است، خیلی هم خوش است و قشنگ کار می‌کند و مواظب است یک کاری نکند اتصالی کند و دستش هم درد نکند. این آقا که الان دکتر است، مواظب است نسخه بد ندهد، حرف بد نزند، خیلی توجه دارد. آن آقای که کارخانه دارد همین‌طور، آن آقای هم که آیت الله است، همین‌طور. با آیت الهی خودش و با فقه و اصول خودش دارد راجع به آن کار می‌کند. پس هر کسی دارد در آن کار خودش کار می‌کند. کار هم صحیح است، حرف هم صحیح است؛ اما اغلب ما به آن قانع هستیم. من دلم می‌خواهد آقایان توجه بفرمایند: قانع هستیم. داریم در همان بعد قدم می‌زنیم؛ اما اگر کسی بخواهد عصاره این حرف‌ها را بفهمد، باید یا از است یا از زمان آدم ابوالبشر را توجه کند. دارد این وقت گرامی‌اش را قشنگ اطاعت می‌کند. ما خدای ناکرده، نیامدیم بگوییم آنها درست نیست؛ آنها درست است، اما بعد، باید بالاتر باشد. چرا به شما می‌گویم نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ فکر کن! پس حالا اگر از زمان الست نمی‌خواهی، از زمان آدم بیاور. عزیز من، یک نگاهی در عالم بکن، یک نگاهی بکن. این صد و بیست و چهار هزار پیامبر را

نگاه کن. آن کسانی را که به سعادت رسیدند، نگاه کن. اینها را که به شقاوت رسیدند نگاه کن. نگاه کن، عزیز من، اگر به آن کارت قانع باشی، [تنها] همان کارت است. من دوباره تکرار می‌کنم: آن حضرت آیت الله که در فقه و اصولش است صحیح است. ما نیامدیم بگویم درست نیست؛ اما باید از زمان آدم مطلع باشد. اگر مطلع نیست بخواد او را مطلع کنند. اگر مطلع باشد، صحیح است.

اگر ما مطلع باشیم، قدر ولایت را می‌دانیم. اگر ندانیم، این آقا مهندس برق است، خیلی قشنگ کار می‌کند، این آقا دکتر است، قشنگ کار می‌کند، آن آقا، فقه و اصول می‌گوید، قشنگ کار می‌کند، همه قشنگ کار می‌کنند؛ اما یک قشنگ‌تر داریم. اگر بشر بخواد در این آخرالزمان نجات پیدا بکند، باید یک اندازه‌ای اندیشه و فکر داشته باشد، تفکر داشته باشد. از زمان حضرت آدم تا حالا را بیاید نگاه کند، ماوراء را ببیند، دنیا را ببیند، زمان را ببیند، آنچه شده است را ببیند، این، خیلی ابعاد دارد. من دلم می‌خواهد آقایان توجه بفرمایند.

حالا خدمت شما عرض کنم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^[1] حالا شما ببین، اول، اولی الامر تایید شد. توجه بفرمایید! خدا، آن‌ها را تایید کرد. حالا چه شد؟ حالا در زمان فتح خیبر، پیامبر فرمود: فردا پرچم را دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد، او هم خدا و رسول را دوست دارد. دست امیرالمومنین (علیه السلام) داد؛ پس تایید شد. باز می‌فرماید: هر نفسی که علی (علیه السلام) در یوم الخندق کشید یا مرحب را کشت، افضل از عبادت ثقلین است؛ امیرالمؤمنین تایید شد. باز می‌گوید: در آن زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جای پیامبر خوابید، هر نفسی که کشید، افضل از عبادت ثقلین است؛ باز تایید شد، باز حالا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواهد از دنیا برود، باز آیه «الیوم اکملت و لکم دینکم»^[3] [نازل شد؛] باز تایید شد. در هر ابعدادی می‌بینی علی (علیه السلام) تایید شده است. مگر این یک آدم عادی است؟ چرا ما این فکرها را نمی‌کنیم؟ باید تمام این فکرها را بکنیم، حالا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: دو چیز بزرگ می‌گذارم: یکی عترت است و یکی قرآن، باز دست بر شانه علی می‌گذارد، می‌گوید: قرآن را از علی (علیه السلام) بپرسید، باز [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] تایید شده است. باز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مریض می‌شود، خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آید، می‌گوید: یا رسول الله، دعا کن من خوب شوم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک مکتبی در همه ذراتی که تا قیام و قیامت می‌آید، نگاه کرد، گفت: خدایا، به حق علی، علی را شفا بده. علی جان، در تمام ذرات نگاه کردم؛ خدا از تو بهتر ندارد، گفتم: خدایا، به حق علی، علی را شفا بده. پس علی (علیه السلام) تایید شده است.

عزیز من، قربانت بروم، فکر بکن، اندیشه داشته باش یک همچین مولایی داریم، یک همچین سروری داریم، کجا می‌روی؟ چه کار می‌کنی؟ اگر تو از ماوراء و از زمان آدم ابوالبشر مطلع باشی، خوب است؛ دیگر جای دیگر نمی‌روی. چرا توجه نداری؟ مگر نمی‌گوید با تمام انبیاء آمده‌ام، با پیامبر آخر الزمان، در ظاهر آمده‌ام؟ آخر، چه کسی است که مانند علی (علیه السلام) باشد؟ چرا توجه ندارید؟ قربانتان بروم، چرا ما توجه نمی‌کنیم؟

ثواب هزار ماه شب قدر برای این است که بگویی: خدایا، ما علی (علیه السلام) را نشناختیم، به ما شناخت علی (علیه السلام) بده

حالا آمدیم شب قدر، شب قدر درست است. به شما می‌گوید: به قدر هزار ماه، ثواب دارد، صحیح است؛ اما بفهم ثوابش برای چیست؟ من ناراحتم؛ به هر کس برمی‌خورم، می‌بینی که باز یک قدری خلاصه آنرا کم گذاشته است، یا نمی‌کشد. آقا، شب قدر، آیا جوشن کبیر بخوانیم ثواب ببریم؟ کمیل بخوانیم؟ نماز شب بخوانیم؟ دعای افتتاح بخوانیم؟ ما چه کنیم که هزار ماه ثواب دارد؟ می‌دانی چیست؟ ثواب هزار ماه دارد که بیایی آنجا به خاک پوز بمالی، [بگویی]: خدایا، ما علی را نشناختیم، شناخت علی به ما بده. این «لیلة القدر» که دارند می‌گویند درست است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (1) وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2) لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيَّرَ مَنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»^[4] ملائکه به روح نازل می‌شوند؛ روح، امام زمان (عج الله فرجه) است. خیلی قشنگ است؛ اندازه‌گیری است. توجه فرمودید؟ زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عرصه دنیا پا گذاشت، آن موقع، قرآن نازل شد. مگر علی (علیه السلام) نمی‌گوید: «أنا قرآن ناطق»؟ ما نیامده‌ایم یک حرف تازه‌ای به شما بزنیم، ما داریم حرفهای خودشان را به شما می‌گوییم. پدر جان، برای تو که نشنیدی، یک قدری مشکل به وجود می‌آید؛ مشکل نیست. گفتم: اینها را که توجه نداشتی، به کار خودت مشغول بودی، باید توی ولایت یک قدری اندیشه داشته باشیم، فکر کنیم. ببین، می‌گوید: هزار ماه.

من الان یک روایت برای شما می‌گویم که این را قبول کنید. باز هم اگر نکردید، من غلام شما هستم؛ به من زنگ بزنید، از من سوال کنید. ما دلمان می‌خواهد مطلب سازندگی داشته باشد، مطلب درست باشد، سازندگی داشته باشد. [مطلب صحیح است؛ اما شما قبول کنید. شخصی آمد خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: چه حالی داری؟ گفت: آقا، من همیشه سر کار می‌رفتم، امروز کار نرفتم، رفتم توی نخلستان [برای] دیدن امیرالمومنین، علی (علیه السلام)، مولای متقیان، وصی رسول الله. یا رسول الله، رفتم یک سری بزنم، این را گفت و رفت. حضرت افشاء کرد، گفت: امروز یک نفر ثوابی کرده که اگر به تمام این ثقلین قسمت کنند، ثقلین رستگار می‌شود. این حرف پیامبر است دیگر؟ عالم در این مجلس است، تمامتان دانشمند هستید، تمام شما واردید؛ اما وارد چه چیزی هستید؟ وارد کم تفکر، تفکر ما کم است. من جسارت نکنم، تفکر ما کم است. حالا می‌گویید که یک دفعه، این مرد پیدا شد. [گفتند]: ایشان است. گفتند: مگر چه کردی؟ گفت: من رفتم یک سر به امیرالمومنین (علیه السلام) زدم.

شب قدر، تمام مشکلات خود را روی کاغذ بیاور، یا خودت بگو تا اصلاح شوی

اینکه به شما می‌گوید به قدر هزار ماه ثواب دارد، همان است؛ [یعنی] در شب قدر، علی (علیه السلام) را در دلت قبول کنی، علی (علیه السلام) در دلت راه پیدا کند. قبولی امیرالمومنین، علی (علیه السلام) ثواب هزار ماه را دارد. آیا دعای جوشن کبیر [اینطور] است؟ آخر بگویید. بابا جان، دیگر شما یک عمری احیاء رفتید، پدرانتان هم رفته‌اند، خب احیاء می‌روید و دعا می‌خوانید و دعای جوشن می‌خوانید و قرآن سر می‌گیرید؛ [اما] آیا ما فهمیدیم؟ ببینید، من روایت رویش گذاشتم که قبول کنید: شب قدر، عین همان است؛ مثل چند روز دیگر که شب قدر است. بابا، ببین من دارم چه می‌گویم؟ آقا جان من، قربانت بروم، فدایت شوم، عزیز من، تفکر داشته باش! ماشین تو عیب کرده است، پاشدی رفته‌ای به صافکاری دادی، چند روز آنجا ماشین را گذاشته‌ای، پیاده رفتی، رنج کشیدی. آقا، اینجای ماشین من را درست کن، اینجایش را درست کن. آیا شب قدر در خانه خدا، آمدی بگویی: خدایا، من را درست کن؟ آیا آمدی در خانه خدا [بگویی: خدایا، چشم من نگاه به نامحرم کرده، آن را درست کن؟ آیا شب قدر پیش خدا، در درگاه خدا آمدی، [بگویی:] خدایا، زبان من دروغ گفته است، درست کن؟ چطور به ماشینت اینقدر توجه داری؟ تو به قدر یک ماشین تفکر نداری. عزیز من، شب، شب اندازه‌گیری است. شب قدر، تمام مشکلات خود را روی ویتترین، روی کاغذ بیاور، یا خودت بگو تا اصلاح شوی.

والله، روایت داریم اگر ما شب قدر آمرزیده نشویم، کارمان مشکل است. می‌گوید باید در منا بروی. دوست بزرگواری داشتم که امروز سوال کرد. گفتم: آقا، منا آنجا است؛ پس معلوم می‌شود آنجا خیلی عظمت دارد. آیا ما [این کار را] کردیم؟ در شب قدر ما باید قدرانی سیزدهم رجب را بکنیم که قرآن نازل شده است. ما چیز تازه‌ای نیاورده‌ایم. ما اینقدر می‌دانیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) راستگو است. بابا، بیایید امیرالمومنین را با تمام این تاییدش، به قدر یک آدم راستگو قبول کنید. در جنگ صفین می‌گوید: «أنا قرآن ناطق»، ناطق؛ یعنی گوینده. حالا باز با تمام این عظمتی که گفته‌اند، خدای تبارک و تعالی به امیرالمومنین (علیه السلام) یک تاییدی می‌دهد که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نداده است، به خودش هم نداده است. می‌گوید: هر کسی ایشان را به وصی پیامبر، امام الاعظم، امام المتقین، علی (علیه السلام) قبول ندارد، به عزت و جلال، اگر عبادت ثقلین کنند، آنها را می‌سوزانم.

آقا جان، وجدان داشته باش، آقا جان، فکر داشته باش، اگر مغزت خسته است برو بخواب، اگر کم‌بینه هستی به قول من یک آب سیب بخور، یا آب گلابی بخور، یک خرده امروز عشق بکن، خودت را آماده فهم بکن، خودت را آماده ولایت بکن. چرا به شما می‌گوید: [برای] شب قدر، برو روز بگری بخواب؛ آنجا آماده باش؟ من روایت می‌گذارم رویش که قبول کنید. عزیزان من، مگر شب قدر خدمت امام صادق نمی‌آید، [می‌پرسد:] یابن رسول الله، شب قدر چه کار کنیم؟ می‌فرماید: برو علم یاد بگیر. نمی‌گوید سواد! به شما جسارت نکنم. با سوادها، سوادتان سر جایش است؛ خیلی زحمت کشیده‌اید تا مهندس شده‌اید، تا آیت الله شده‌اید، ما از زحمتهای همه شما تشکر می‌کنیم. اما می‌گوید برو علم یاد بگیر، علم یعنی چه؟ یعنی فهم ولایت یاد بگیر. می‌گوید افضل عبادت چه است؟ یاد گرفتن علم است؛ یعنی بفهم.

ما باید از امام زمان (عج الله فرجه) تقلید کنیم

عزیز من، قربانتان بروم، چرا ما اینجوری شده‌ایم؟ یک بهره‌ای از علی (علیه السلام) ببرید، یک بهره‌ای از وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) ببرید. ببین، آصف چه می‌گوید؟ می‌گویند: به چه چیزی تو تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن

یا نزدن آوردی؟ می‌گوید: من علم کتاب دارم. می‌گوید: من ذره‌ای دارم. عزیز من، اگر تو علم کتاب داشته باشی، زمان ندارد. گفتم: این پیش تو خیلی مهم است، زمان ندارد همچنین کرد، تخت بلقیس آمد. ولایت، زمان ندارد، خب، به او داده است. چرا به من نمی‌دهد؟ عزیز من، من پابندم، پاهایم را بسته‌ام. بیایم شب قدر از پابندی در بیایم. من مثالی زدم که خودم متوجه بشوم. چطور ماشینت را آنجا می‌بری و عیوب آن را می‌گویی؟ آیا شب قدر، عیوب خودت را به خدا نمی‌گویی؟ نمی‌خواهی درست شوی یا می‌خواهی همین‌طور باشی؟! (صلوات) حالا عزیزان من، این، یک قسمت که شب قدر را توجه بفرمایید که این شب، شب توبه است، شب شکرانه است.

آخر، امام وقتی که توی این عرصه دنیا پا گذاشت، تمام خلقت امام را می‌شناسند، باید بشناسند، شناسایی دارند، امام هم تمام خلقت را می‌شناسد؛ یعنی امام یک جوری است که تمام خلقت احتیاج به امام دارد؛ اما همه کس کتش ندارد. حالا گویا قنبر در خانه ام‌السلمه آمده، می‌گوید: امیرالمومنین علی (علیه السلام) کجاست؟ می‌گوید: آسمان رفته است. یک‌جور شد. ببین، دائم پیش علی (علیه السلام) است؛ چیزش شد. آمد یک قدری آن طرف‌تر، دید امیرالمومنین (علیه السلام) هست، گفت: [ام‌السلمه] این‌جوری می‌گوید. آمد، (حالا یا ام‌السلمه بود یا ام‌ایمن)، گفت: این حرفها را به قنبر زن. شما حسابش را بکن، کشیدن این حرفها، خیلی مشکل است؛ مشکلتش هم خیلی آسان است. باید با فکر و اندیشه باشید. اینها را بشناسیم، امام زمان (عج‌الله فرجه) را بشناسیم، امیرالمومنین (علیه السلام) را بشناسیم، اگر یک همچنین کسی بود، خب سمتش می‌رویم. ما که حرفی نداریم. آخر، کجا تو را تایید کرده است که به من می‌گویی با من باش؟! چه کسی تو را تایید کرده است؟ (صلوات)

حالا این زیارت‌هایی که ما می‌رویم. آقا که مثلاً زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌رود، یا زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌روند، یا حج عمره می‌روند، اینها همه‌اش درست است، باید رفت. اگر ما زیارت امام رضا (علیه السلام) نرویم، دوستی‌مان را معلوم نکرده‌ایم. توجه فرمودید؟ این را هم من خدمتتان عرض کنم، فراموش نکنم، تقلید از مرجع تقلید مشورت است که ما می‌آییم پیش آقای مرجع تقلید مشورت می‌کنیم. ما باید از امام زمان (عج‌الله فرجه) تقلید کنیم. ما باید از امیرالمومنین (علیه السلام) تقلید کنیم. این علمای اعلام، مروج احکام، خیلی زحمت کشیده‌اند، ما باید مشورت کنیم. آقا، وضو را این‌جوری می‌گیریم، چطور است؟ این چه جوری است؟ این چه جوری است؟ [باید] مشورت کنیم. مرجع تقلید ما، امیرالمومنین (علیه السلام) است. توجه فرمودید؟ اما بخواهی بگویی یک خرده مشکل به وجود می‌آید.

در ولایت، ذوقی نشوید

مومن الطاق، یکی از اصحاب خاص امام صادق (علیه السلام) بود که خواست امام صادق (علیه السلام) را عمل می‌کرد. اینها به او گفتند، دیدند خیلی پیش رفته است. آخر، می‌دانید چرا؟ شما باید به رفیقت توجه کنی، به قوم و خویشت توجه کنی، تا حتی به خانواده‌ات توجه کنی، به دوستت توجه کنی، توجه داشته باشی هر حرفی را زنی، دلت را باز نکنی، ولایت را مثل یک چیز حفظش کنی، متوجه هستی؟ ما به کسی که می‌گوییم، یک خرده داد هم می‌زنیم که خوب مردم بدانند. این نیست؛ اشتباه است. حالا همین شاگردهای امام صادق (علیه السلام) که هر روز در حضور امام صادق (علیه السلام) می‌رفتند، چه کاری با مومن الطاق کردند؟ دیدند این پیش می‌رود، بخل کردند. ما روایت داریم، می‌گوید: آخرین هوا که از صدیقین گرفته می‌شود، حب مقام است، حب جاه است. اینها آمدند منصور را یک‌جا قایم کردند، این مومن الطاق را آوردند. گفتند: آنهایی که حق هستند، چه کسانی هستند؟ خلفای حقه چه کسانی هستند؟ مومن الطاق فرمودند: آنهایی که حق، معلوم کرده است. منصور گفت: این زبانش از هزار شمشیرزن برای من بدتر است، حکم قتلش را داد.

چرا ولایت را حفظ نمی‌کنی؟ آرام بگیر! باز مرتب این طرف و آن طرف بزن. آرام بگیر، خودت را درست کن! چرا آرام نداری؟ چرا سکونت نداری؟ چرا فکر نداری؟ چرا اندیشه نداری؟ در ولایت ذوقی نشوید. همانها پدرش را در آوردند، همانها که به آنها اطمینان داری، پدرت را در می‌آورند. من الان یک مثال عوامانه می‌زنم، اگر کسی یک شمش طلا دارد یا یک شمش کیمیا دارد، دائم می‌گوید من دارم، من دارم؟ اگر بگوید: عقل ندارد، مثل من است! آرام بگیر! بابا، خودت را بساز. پدر جان، زمان این‌جوری است. ببین، من دارم از ماوراء برای شما می‌گویم. به خدا قسم، من یک پاره‌ای از وقت‌ها می‌گویم: من بدبخت هستم؛ هر چیزی می‌گویم باز می‌بینم یک حرفی از یکی در می‌آید. آرام بگیر! خودتان را بسازید.

زیارت مستحب است؛ اما نگاه به نامحرم حرام است

حالا شما می‌آیید زیارت، زیارت مستحب است، خود زیارت امام حسین (علیه السلام) مستحب است، خود زیارت امام رضا (علیه السلام) مستحب است، حج عمره مستحب است؛ [اما] نگاه به زن مردم کردن حرام است. چند تا نگاه می‌کنی؟ عزیز من، قربانتان بروم، این است که می‌گویند باید امر را ببری، ما امر را نمی‌بریم. توجه کن! به دینم قسم، من وقتی می‌خواهم بیرون بیایم، می‌گویم: خدا، توی راه، من را حفظ کن. از خدا بخواهید توی راه، شما حفظ کنید. باید امر را پیش امام رضا (علیه السلام) ببری، کجا امر را بردی؟ چند تا منکر به جا آوردی؟ تو چند تا ضایعات داری. خب، این است که فایده‌ای ندارد. اگر می‌گویند: زیارت امام رضا (علیه السلام)، هفتاد حج، هفتاد عمره، [ثواب] دارد؛ یک دفعه می‌گویند: برآوردن حاجت یک برادر مومن، از این بالاتر است.

این ماه مبارک رمضان، ما ممنون همه رفقا هستیم، حاجت بر آوردند. این حرفها برای شما نیست. من دوباره می‌گویم؛ اما باید توجه کنیم. ما جزء آنها نشویم، گول نخوریم. من اگر تند می‌کنم، به شما نمی‌کنم. توجه کنید! خود این روایت است، من روایت به شما می‌گویم. شیطان، در مسجد الحرام آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی جان، این را بیرون بینداز. بیرون انداخت، روی سینه‌اش نشست. گفت: علی جان، می‌دانم شیعه‌ها را می‌خواهی. (بابا جان، قربانتان بروم، ما هم شما را می‌خواهیم.) آن وقت گفت: اگر من راه‌ها کنی، من یک حرف به شما می‌زنم. گفت: من به شما نمی‌توانم کار کنم، به شیعه‌ها می‌توانم کار کنم؛ اما وسوسه می‌کنم. من دلم می‌خواهد، شما را وسوسه نبرد. والله، وسوسه آدم را می‌برد.

جوان عزیز، حالا که به تکلیف رسیدی، روی تو حکم آمده است

حالا این از این، حالا یک بُعد دیگر. ببین، جانم، قربانت بروم، عزیزان من، به این حرفها گوش دهید. الان به اصطلاح، نه سال این دختر خانم تکلیف نداشت، نه سال نداشت. حالا سر نه سال شد، این آقا پسر، سر پانزده سالگی آمده است و خدا عزت سر او گذاشته است. والله، من یادم می‌آید. من الان هفتاد و پنج، شش سال دارم. خیلی هم دقیق توی این کارها بودم، دقیق بودم. برای من، کار و زندگی، یک چیزی بود که یک خرده روی امر خدا خودم را مشغول می‌کردم؛ [اما] من اصلاً توی این کارها نبودم، فقط تمام کارهایم توی فکر و اندیشه بود، حالا هم همین‌جور است. ببین، من دارم از ماوراء برای شما صحبت می‌کنم. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، چرا قدر نمی‌دانید؟ چرا آرام نمی‌گیرید؟ آرام بگیرید! حالا زمان قدیم، آن روزی که آن آقا به تکلیف می‌رسید، جشن می‌گرفت. می‌گفت: امروز، خدا من را آدم حساب کرده، امروز، خدا به من عنایت کرده، امروز، خدا بالاخره امر به من صادر کرده است. روز تکلیفشان جشن می‌گرفتند؛ [مثل] حالا که جشن تولد می‌گیرند، روی جشنی که امروز به تکلیف رسیدند، [جشن] می‌گرفتند. حالا شما به تکلیف رسیدی. عزیز من، حالا که به تکلیف رسیدی، خدا منت به سرت گذاشته است. می‌خواهد تو را حاکم کند. دلم می‌خواهد توجه بفرمایید.

الان آقا پسر، قربانت بروم، علی آقا، آقا جان، محمد آقا، شما به تکلیف رسیدی. خدا درباره‌ات بزرگواری کرده است. تا حالا یک چیزی می‌فروختی، قبول نبود؛ می‌گفتند: تو صغیری. یک چیزی می‌خواستی بخری، با تو معامله نمی‌کردند؛ [می‌گفتند]: تو صغیری، زن می‌خواستی بگیری، به تو نمی‌دادند، می‌گفتند: تو صغیر هستی. اصلاً صغیری، یک چیزی کسری است که در این آقای جوان بود تا به تکلیف رسید. حالا به تکلیف رسیدی؛ اما به بلوغ نرسیدی. کجا به بلوغ می‌رسی؟ حالا روی تو حکم آمده است. می‌گویند: پسر جان، قربانت بروم، نگاه به نامحرم نکنی! چشم، دروغ نگوئی! چشم، مال حرام نخوری! چشم، معامله ربوی نکنی! چشم، پدر و مادرت را احترام نکنی! چشم. ببین، خدا گوش شما را چه کرده است؟ توی این گوش، پیچ، پیچی قرار داده که مبادا مثلاً یک حیوانی، یک پشه‌ای در آن برود. عزیز من، پیچ سوم گوش شما تلخ است، آن حیوان نمی‌تواند برود. حالا به شما می‌گویند عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، با این گوش نازنینت، به آنچه که من گفتم [گوش نده، گوش نده] گوش نده. عزیز من، چه گوش‌های برای درست کردم؟ چه چشمی برای درست کردم؟ تو اصلاً به این [افراد] نگاه می‌کنی، کیف می‌کنی، خب، اگر این چشم نباشد، ما چطور کیف بکنیم؟ پس چشمی به تو داده است که نگاه می‌کنی و کیف می‌کنی. حالا به شما گفته، آنجایی که من گفتم نگاه نکن.

این زبانی که به تو داده برای چیست؟ یکی از خلفا می‌خواست آن کسی که بود را امتحان کند، گفت: برو بهترین چیز را بیاور؛ رفت و زبان آورد. گفت: بدترین چیز را بیاور؛ رفت و زبان آورد. گفت: میر غضب! [بیا، آیا] من را مسخره کرده‌ای؟ گفت: قربانت بروم، فدایت بشوم، از من سوال کن. گفت: این زبان اگر خدا را اطاعت کند، بهترین چیز است، اگر نکند بدترین است؛ با همان فحش می‌دهی، با همان غیبت می‌کنی؛ اما با همان هم، ذکر خدا می‌گوئی. عزیز من، توجه کن! ببین، من چه می‌گویم؟ حالا که شما آمدی و به تکلیف رسیدی، حالا تکلیف روی دوشت می‌آید. من هنوز تمام این حرفها

را که دارم می‌زنم، نتیجه‌گیری کامل نکرده‌ام. حالا درست شد؟ ببین، این دستی که به شما داده است، چقدر به درد می‌خورد؟ اتفاقاً داریم، می‌گوید: اگر با دستت ذکر خدا بگویی؛ (البته ما که می‌گوییم تسبیح [استفاده کنید] می‌خواهیم کم و زیاد نشود). روز قیامت که می‌شود، مثل شمع‌های شمع‌های قدیم که دیدید، همین جور نور از اینها بالا می‌رود. به توسط نور دستت، قدم برمی‌داری و هر کجا می‌خواهی می‌روی. آخر، آنجا چاله و بلندی دارد. آنجا که آسفالت نیست! روایت داریم نزول خور با شکمش راه می‌رود. خب، بفرما!

بیا امر خدا را به امر خودت ترجیح بده تا خدا شما را وارد بهشت جاودانی کند

حالا ببین، این دستی که به تو داده است، چقدر به درد می‌خورد؟ قربانت بروم، شما یک ذره توی این فکرها برو؛ [ببین] این دستت چقدر خوب است، پایت چقدر خوب است؟ اما به شما گفته [با این] پا، آنجایی که من گفتم برو، در هیكلت، امر من را به امر خودت ترجیح بده. آن وقت هشت صفت به شما می‌دهد: بینایت می‌کند، علم حکمت به شما می‌دهد، جای ناجور نمی‌روی، وحی به شما می‌رسد. خدا آقای شاه آبادی را تایید کند، ایشان فرمودند، یک مرد عالم مبارز دانایی که الان در دانشگاه صحبت می‌کند، در هر قسمتی مبرا است. ایشان فرمودند به شما هشت شرط می‌دهد کسی که امر خدا را به امر خودت ترجیح دهی. باز بالاتر، باز یک روایت خیلی صحیح داریم، در کتاب کافی نوشته است، ایشان باز این قضایا را هم تایید کردند و نقل کردند. می‌فرماید: یک عده‌ای هستند که روح از بدنشان بیرون برود، بهشت می‌روند. وقتی بهشت می‌روند، بهشت جاویدانی می‌روند. آن ملائکه‌هایی که آنجا هستند می‌گویند: شما چرا اینجا آمدید؟ [مگر] دنیا آخر شده است؟ [می‌گویند] نه، دنیا سرچایش است. پس اینجا آمدید چه کنید؟ بهشت جاویدانی جای همه کس نیست، ما باید حساب و کتابمان را پس بدهیم، تا آنجا برویم. آنجا گویا جای ائمه طاهرین (علیهم السلام) است. آنجا نزول می‌کنند، می‌آیند و می‌روند؛ اگر نه آنها جای ثابتی ندارند. اگر در عرش خدا هستند، در فرش هم هستند؛ یعنی امام زمان ندارد، هر کجا اراده کند، می‌آید. گفتم: تا حتی تخت بلقیس را آورد، زمان ندارد؛ چون که او اتصال به ولایت است. ولایت، زمان ندارد. حالا اینجا آمده است، می‌گوید: شما چه کار می‌کردید؟ می‌گوید: ما سه صفت داشتیم:

اول: این بود که کار لغو نمی‌کردیم،

دوم: امر خدا را به امر خودمان ترجیح می‌دادیم.

سوم: ما گناه ولایتی نمی‌کردیم، معصیت ولایتی نکرده‌ایم، روح از بدنمان بیرون آمد، ما را اینجا آوردند. بابا جان من، آخر، اینجا به چه چیزی دلت خوش است؟ چرا به یک نگاه کردن دلت را خوش می‌کنی؟ چرا به یک ماشین دلت را خوش می‌کنی؟ ماشین داشته باش. من یک پاره‌وقتها می‌گویم: خدایا، اینهایی که می‌آیند، ماشینشان پنچر نشود. من از شما که قدرانی می‌کنم؛ از ماشین شما هم می‌کنم. توجه فرمودید؟ اما توجه کنید من چه دارم می‌گویم؟ ما داریم شما را به غیر این دنیا دعوت می‌کنیم. عزیزان، ما داریم شما را به ماوراء دعوت می‌کنیم. عزیزان من، گفتیم ما از اول که اینجا آمدیم و با شما روبه‌رو شدیم، ما داریم تمرین می‌کنیم. عزیز من، ما تمرین می‌کنیم. حالا چرا اینها این‌جوری هستند؟ برای این که امر را اطاعت می‌کنند. آیا ممکن است این کار را بکنیم یا نه؟ آری، خب، امر خدا را به امر خودت ترجیح بده، خودت را کنار بگذار، آقاییات را کنار بگذار، سوادت را کنار بگذار، مهندسیات را کنار بگذار، خارج رفتنت و هر چیز دیگر را کنار بگذار، بیا این طرف.

خدا تو را به تکلیف رسانده است، به چه چیزی دلت را خوش می‌کنی؟

پس حالا حرف ما این است که شما به تکلیف رسیدید. حالا که به تکلیف رسیدیم، خدا شما را حاکم قرار داده است. توجه فرمودید؟ (صلوات) عزیز من، خدا تو را حاکم قرار داده است، چرا حاکمیت خودت را از دست می‌دهی؟ خدا تو را به تکلیف رسانده است، به چه چیزی دلت را خوش می‌کنی؟ روی هر چیزی امر گذاشته است. مگر نمی‌گوید «هو الامر، هو الخلق»؟ من که خلق کردم؛ امر رویش گذاشتم. چرا توجه ندارید؟ یک نفر می‌بینی صد تا گوسفند دارد، یک چوپان می‌گذارد، یک معاون می‌گذارد، یک سربند می‌گذارد. خدا تمام این خلقت را که به وجود آورده است، ما را رها کرده است؟ نه! امر را اطاعت کن! تو به تکلیف رسیدی. تو را فرمانده کرده است. تو همان بودی که صغیر بودی و اصلاً به درد نمی‌خوردی. زن که نمی‌توانستی بگیری، چیزی که نمی‌توانستی بفروشی، چیزی که نمی‌توانستی بخری، به درد نمی‌خوردی، باطل بودی! خدا تو را تایید کرده، تو را به تکلیف رسانده، حالا می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد شما را به بلوغ برساند.

الان که به تکلیف رسیده‌ای، خدا می‌خواهد شما به بلوغ برسید

جوان عزیز، قربانت بروم، مهندس عزیز، دکتر عزیز، آقایان عزیز، بیایید اندیشه داشته باشید. حالا خدا می‌خواهد شما را چه کار کند؟ حالا خدا می‌خواهد شما را به بلوغ برساند. اگر بخواهی به بلوغ برسی، باید امر خدا را اطاعت کنی، امر خدا را به امر خودت ترجیح بدهی، خودت را کنار بگذاری، صغیر بودی، کبیر شوی. تو همیشه چند تا چیز می‌بری، یک چیزی هم از خدا طلبکاری! خدا چه با تو بکند؟ مگر خدا نمی‌گوید اگر بخواهی هدایت شوی، تو را هدایت می‌کنم؟ می‌گوید یا نمی‌گوید؟ ما هدایت هستیم! یک چیزی هم طلبکاریم!

یکی از مهندس‌های خیلی عالی‌رتبه الان در مجلس تشریف دارند. می‌گفت: ما یک جایی رفتیم، یک آقای بود، می‌گفت: اگر پیامبر بود، الان می‌آمد از من چیز سوال می‌کرد! بفرما! ببین، کجا رفته، کجا خودش را برده است؟! می‌دانی این مثل چه کسی است؟ یک روز امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی منبر رفتند و فرمودند: هر چیزی که می‌خواهید از من بپرسید، من راه‌های آسمانی را بهتر بلدم. این آدم هم آمد و رفت همین حرف را زد. این هم مثل همین آقا بوده است که به این مهندس برخورد است. من آن موقع نگفتم، حالش را نداشتم، حالا می‌گویم. یک دفعه یک زن بلند شد و او هم همین را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته بود، گفت! آن زن بلند شد. [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] گفت: آن مورچه‌ای که با حضرت سلیمان صحبت کرد، نر بود یا ماده؟ این [زن] فکر کرد، ماند!

آن کسی که این حرف را می‌زند، مورچه را خلق کرده است. علی (علیه السلام) خلق کرده، مردک! این به تو نمی‌خورد. او هم گفت: خب، بگو ببینم نر بود یا ماده؟ [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] گفت: تو اگر به اجازه خودت بیرون آمدی، خدا خودت را لعنت کند، اگر به اجازه شوهرت آمدی، خدا شوهرت را لعنت کند. [امیرالمؤمنین] گفت: هر چیزی می‌خواهید از من بپرسید، همین بود؟ این آقا هم همین بوده؛ [می‌گوید:] اگر پیامبر بود، از من می‌پرسید! ببین، کجا ما چیز می‌کنیم؟ این زیر بار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رود؟ نه، این زیر بار احکام می‌رود؟ نه، (صلوات)

حالا عزیز من، وقتی به تکلیف رسیدی و خدای تبارک و تعالی این همه شما را احترام کرد، حالا می‌خواهد شما را به بلوغ برساند. انشاءالله، وقتی که امام زمان عج تشریف بیاورند، تمام به بلوغ می‌رسید؛ یعنی گردن همه آشغالها را می‌زند. آن وقت آنهایی که می‌مانند، انشاءالله امیدوارم که آنها به بلوغ می‌رسند. توجه فرمودید؟ آنهایی که امر امام را اطاعت کردند [به بلوغ می‌رسند]. ما آمدیم، داریم سر امر امام صحبت می‌کنیم. توجه فرمودید؟ حالا شما را به بلوغ می‌رساند؟ چطور شما را به بلوغ می‌رساند؟ به شما عنایت می‌کند؛ تو دیگر جزء این کسانی که به تکلیف رسیده‌اند، نیستی. تو را بالا می‌برد، کجا تو را می‌برد؟ آخر، ما باید سنخه شویم، تو که جلوی چشمت را نمی‌گیری، جلوی پایت را نمی‌توانی بگیری، [جلوی] زبانت را نمی‌توانی بگیری، [جلوی] شکمت را نمی‌توانی بگیری، تو چه سنخه‌ای هستی؟ توجه فرمودید؟ آخر، تو چه سنخه‌ای هستی؟

یکی از این وعظ خانه ما آمده بود، یک وقت گفت: من صحبت بکنم یا نکنم؟ گفتم: صحبت بکن؛ [اما] بت درست نکن. بعد به او گفتم قانع شدی؟ گفت نه! من می‌خواهم به من بگویند. یک خرده او را ملاحظه کردم. بابا، تو غشی هستی، چه چیزی به تو بگوید؟ تو غشی هستی، یا روی صورت خوب غش می‌کنی، یا روی پول غش می‌کنی، یا روی ریاست غش می‌کنی، یا روی مقام غش می‌کنی! تو برو اول، رفع غشی بودن خودت بکن! تو غشی هستی! برو دکتر! غشی بودنت رافع کن! [آیا] به تو بگوید؟ در این عالم فقط به او گفتم، گفتم: ایشان دیگر اینجا نیاید، خیلی کسری دارد. در تمام این خلقت، خدا به پیامبر گفته بلغ، به تو هم بگوید؟ آری؟ (صلوات)

پس انشاءالله امیدوارم که به شب قدر برمی‌خورید، یک گوشه‌ای بروید، کله‌ایتان را بیاورید، گناهانتان را بیاورید، بابا، یک چیزهایی است که ما اصلاً توجه نداریم. خدایا، آن گناهایی که ما یادمان است، بیامرز؛ آنهایی هم که یادمان نیست، بیامرز. یک دوستی داشتم، می‌گفت: داشتم می‌رفتم یک شیشه اینجا انداخته بودند، گفت: کسی پایش را گذاشت، زمین خورد و از بین رفت. خدا حاج شیخ عباس راحمت کند، این جمله را ایشان می‌گفت، من در هر حرفی، خلاصه، یک صحبتی از ایشان می‌کنم که همه بگویند خدا او را بیامرزد، می‌گفت: الان تو داری خریزه می‌خوری، انار می‌خوری، پوسته‌اش را آنجا می‌اندازی. یک نفر پایش را می‌گذارد، یک دفعه این قلوهاش تکان می‌خورد. بعد از بیست سال، اگر بمیرد، تو خون کرده‌ای! پس ما باید در تمام ابعاد متوجه باشیم.

عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، الان به تکلیف رسیده‌ای، ببین، خدا چه امری می‌کند؟ خدا می‌خواهد تو را به

خودش برساند. مگر سلمان نبود که امر را اطاعت کرد، یک دفعه خدا عظمائیت او را معلوم کرد، گفت: «سلمان منا اهل البیت؟» مگر این عبدالعظیم حسنی نیست که خدمت امام آمد، (بابا، خیلی قشنگ است، ما خودمان را توی سنگ و کلوخ می‌اندازیم، ما گوش نمی‌دهیم، ما توجه نداریم) می‌گوید: آقا جان، من می‌خواهم دین خودم و اسلام خودم را به شما بگویم. خدا را به یگانگی قبول دارم، شما را واجب‌الاطاعة می‌دانم، امر شما را هم قبول دارم، آقا جان، یا امام رضا، اگر من اناری یا سیبی از درخت بچینم، اگر بگویم نصفش حرام است، نصفش را کنار می‌اندازم. واجبات را انجام می‌دهم، ترک محرمات می‌کنم.

عبدالعظیم حسنی، عالم نبوده، یک فرد عادی بوده؛ اما به جایی می‌رسد که زیارت او، مطابق زیارت امام حسین (علیه السلام) است

ببین، چقدر آسان است؟ اما [به شرطی که] امامش را بشناسد. کجا هر کجا می‌روید؟ آرام بگیر! من خودم را می‌گویم. من اصلاً انگار مستم، گیجم، هر کس هر راهی می‌گوید، او هم می‌رود. آخر کجا می‌روی؟ با فکر برو! اگر این شرط و شروطی که من برای علی (علیه السلام) به قدر عقل ناقص خودم گفتم، اگر همچنین کسی را گیر آوردی، دنبالش برو. اگر تو اندیشه داشته باشی برای این است. باید اندیشه داشته باشی، امامت را برای هر چیزی صلح نکنی. حالا کنار رفته، وقتی مُرد، ببین، خدا چطور او را افشاء می‌کند؟ [می‌فرماید:] هر کسی عبدالعظیم حسنی را زیارت کند، [همانند] زیارت امام حسین (علیه السلام) است. واللّه، تو هم همان هستی؛ مگر تو غیر از او هستی؟ بابا، عالم در مجلس است، شما پرونده عبدالعظیم حسنی را بگو، کجا فقه خوانده است؟ کجا اصول خوانده است؟ کجا مرجع تقلید بوده؟ چه کاره بوده است؟ یک آدم عادی بوده است. خدا این حرفها را که ندارد. خدا یک دفعه به پسر پیامبرش می‌گوید: «انه لیس من اهلک» [۵] اهل تو نیست. تو باید اهلیت پیدا کنی. چرا گوش نمی‌دهی؟ چرا من را ناراحت می‌کنی؟ عزیز من، ما باید اهلیت داشته باشیم.

واللّه، خیلی خوب خدایی داریم. ببین، خدا چه کار می‌کند؟ به واسطه ولایت، دیگر شهرها زیر و رو نشدند. من گفته‌ام؛ اما ببین، چه می‌کند؟ مگر این ابولهب نیست؟ چرا می‌گوید: «تبت یدا ابولهب» [۶]، ابولهب مگر چه می‌گفت؟ حرفی که من دارم می‌زنم، می‌زد. می‌گفت: جبرئیل که به تو نازل می‌شود، به من نازل شود. وحی هم که به تو می‌رسد به من برسد! خب، من هم عموی تو هستم، بزرگتر هستم! خب، بفرما! آخر، هم اینقدر گفتم، که [خدا] گفت: «تبت یدا ابولهب» [۶]. آخر، داری چه چیزی می‌گویی؟ یک کم فکر کن، اندیشه داشته باش، ببین، من دارم چه چیزی به تو می‌گویم؟ چرا از حد خودت تجاوز می‌کنی؟ آیا می‌آید به تو نازل بشود؟ عمویش است؛ اما او را نمی‌شناسد. آنها از نور خدا هستند، این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) از نور خدا هستند. اینها که جزء خلق نیستند. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، خلق باید اینها را اطاعت کند، ما هم باید اینها را اطاعت کنیم.

آقایان عزیز، از خودتان حرف نزنید

مگر شما برای اینجا خلق شده‌اید؟ حالا من دوباره تکرار کنم: عزیزان من، جوانان عزیز، اگر شما که به تکلیف رسیدید، امر خدا را اطاعت کنید، خدا می‌خواهد شما را در بهشت جاویدانی ببرد. خدا می‌خواهد شما را پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) ببرد، خانم‌های عزیز، خدا می‌خواهد شما را پیش زهرا (علیها السلام) ببرد؛ اما سنخه زهرا (علیها السلام) شوید؛ زهرا (علیها السلام) رویش را می‌گرفت، شما هم بگیر. این چه چیزی است؟ شما دارید چه کار می‌کنید؟ گفتم: علمای اعلام، مروج احکام مورد مشورت ما هستند، بزرگان ما هستند؛ اما ما باید تقلید از امام زمانمان بکنیم، از امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) بکنیم. آنها بزرگان ما هستند، ما قبول داریم، جایشان روی سر ما هست، ما علما را احترام می‌کنیم؛ اما تازمانی که از خودشان نگویند، امر آنها را به ما بگویند. الان من روایت برای شما عرض می‌کنم: یک شخصی بود خدمت امام صادق (علیه السلام) می‌آمد، حرفها را قبول می‌کرد، می‌نوشت، می‌رفت در بلاد می‌گفت. یک وقت حضرت (علیه السلام) گفت: می‌خواهی پیامبر بشوی یا امام؟ گفت: من؟ گفت: بله، گفت: چرا نمی‌گویی «قال الصادق» «قال الباقر»؟ از خودت می‌گویی. توجه فرمودید؟ جوانان عزیز، از خودتان حرف نزنید. آقایان عزیز، از خودتان حرف نزنید. از خود حرف زدن، محاکمه دارد. فردای قیامت، شما را محاکمه می‌کنند، می‌گوید: چیزی که من نکردم، چرا گفتی؟

این ولایت در قلب تو تجلی دارد، با تجلی عشق کن

مگر این روایت نیست؟ می‌گویید: اگر کسی را گمراه کنی، انگار همه عالم و خلق را گمراه کردی، همه دنیا را گمراه کرده‌ای. تو اگر حرف از خودت بزنی، مردم را گمراه می‌کنی. چرا می‌کنی؟ توجه فرمودید؟ ساکت باش! آرام باش! این ولایت در قلب تو تجلی دارد، با تجلی عشق کن، با تجلی بنشین، با تجلی بلند شو، با تجلی راه برو. عزیز من قربانت بروم. مرتب فکر نکن من چه بگویم، چه کار کنم. این حرفها، کارهای شیطان است؛ هر روزی یک راهی جلوی تو می‌گذارد، هر روزی یک چیزی جلوی تو می‌گذارد. عزیز من، فدایت بشوم، من دارم وقت برادر عزیزمان، نور چشممان را می‌گیرم. انشاءالله، امیدوارم که ایشان ما را عفو بفرمایند. ما باید به فیض کامل برسیم.

خدا انشاءالله مانند همه شماها را زیاد کند.

خدا انشاءالله عاقبت همه شماها را به خیر کند.

خدا انشاءالله باطن امام زمان (عج الله فرجه)، امشب شب تولد آقا سبط اکبر، آقا امام حسن (علیه السلام) است، به ما عیدی بدهد. آقا جان، عیدی ما محبت پدرت است. عیدی ما، محبت مادرت است، عیدی ما این است که دل ما را پاک‌سازی کنی؛ اصلاً هیچ ذراتی به غیر محبت خدا و شما در دل ما نباشد.

آقا جان، ما را قبول کنید.

آقا جان، ما را تایید کنید.

آقا جان، ما توان نداریم؛ می‌خواهیم این کار را بکنیم، اما شیطان برای ما مشکل به وجود می‌آورد، آقا جان ما را در صراط مستقیم راه بدهید، ما را در صراط مستقیم بیاورید. (صلوات)

یا علی

ارجاعات

1. ↑ [۱/۱۰](#) [۱/۱۱](#) [۱/۲](#) (سوره النساء، آیه 59)
2. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 56)
3. ↑ (سوره المائدة، آیه 3)
4. ↑ (سوره القدر، آیه 1)
5. ↑ (سوره هود، آیه 46)
6. ↑ [۶/۱](#) [۶/۱۰](#) (سوره المسد، آیه 1)